

تب لرزه یافت پیکر خاک از فراق او

هم مرقد مقدس او شد شفای خاک

و از جمله تصانیفش | شرح شرایع ، شرح لمعه ، شرح الفیه ، شرح شافیه ، قواعد به طریق قواعد شیخ شهید ، رساله اسرار الصلوة ، رساله مناسک حج ، رساله ای در حرمت غیبت^۱ .

گفتار در قضایائی که در صفة نبوت و عصمت و تسعما به واقع گردیده

در این سال ، سلطان سلیمان پادشاه روم سلطان بایزید را از حکومت کوتاهیه معزول ساخته ایالت آن دیار را به فرزند بزرگش سلطان سلیم که در قونیه بود رجوع نمود . چون سلطان بایزید اخبار سلطنت و اقتدار و عنایت و شفقت پدر نامدار را در باره برادر استماع نمود ، نقد اختوت را به شوائب بغض و حسد مغشوش ساخت و مورد صفای عقیدت را به خاشاک خداع و مکیدت مکدر گردانید . خیالات فاسد و تصورات باطل در عرصه دماغ او جای گرفت و شعار خلاف برادر در اطراف بر و بحر ظاهر کرد . اموال بسیار بر عامه و رجال تفرقه کرده در اندک زمانی جنود^۲ عظیم ترتیب داده همه چون شیر درنده و مانند شمشیر برنده . بعد از اجتماع سپاه به جهت دفع سلطان سلیم به طرف قونیه در حرکت آمد و غافل از آن که هر که را اقبال به ادبار مبدل شود و سعادت به نحوست معروض گردد بسیاری مال و انبوهی رجال نافع نیاید . سخن مروان حمار^۳ است : اذا انتهى المدة لم تنفع العدة .

و چون این خبر در آن دیار شایع شد ، سلطان سلیم از استماع این واقعه متأثر گردید . مردمان سخندان نزد سلطان سلیمان فرستاد و این واقعه مذکور را

۱- م : شرایع حاشیه لمعه ، شرح الفیه

۲- س : چند - م : لشکر

۳- س : مردان خیار - م : مردان حمار

معروض داشت. [از اجتماع این ترک ادب،] عرق پادشاه عالی حسب در حرکت آمده حکم کرد که احمد پاشا امیرالامرای آنادولی و فرهاد پاشا فرمانفرمای قرامان و علی پاشای ذوالقدر با لشکر کوه پیکر گردون اثر عفریت منظر اهرمن دیدار برسبیل ایلغار بدان دیار روند و سلطان بایزید را گرفته در زاویه عدم ساکن سازند.

چون ایشان به حوالی قونیه رسیدند، سلطان سلیم از قلعه بیرون آمده به ایشان پیوست. در کنار شهر، در برابر سلطان بایزید صف سپاه بیاراست. آنگاه فوجی از رومیان جلادت شمار از طرف سلطان بایزید بر سپاه سلطان سلیم تاختند و صدای گیرودار در کنبه دوار انداختند. ایشان نیز به مدافعه درآمده آغازمقاتله نمودند و از بوارق سیوف و صواعق سهام جویهای خون میان معرکه روان گردید.

بیت

ز خون همت دریا بر آمد به هم زمین از دگر سو برون داد نم
آفتاب جهانتاب از سهم تیر پر تاب جوشن سحاب پوشیده و مریخ خونخوار
از خون [دلاوران میدان رزمگاه سپر دسر کشیده همان روز] از صباح تارواح
آتش جدال و قتال اشتغال داشت. اما قلم تقدیر بر لوح قضا رقم رضای سلطان بایزید می نگاشت و هشت هزار سوار و پیاده از طرفین به قتل آمدند. بعد از آن که خورشید خنجر گذار به خانه مغرب رایت عزیمت برافراشت،

نظم

شب تیره چون شاه خورشید چهر فرود آمد از سبز خنک سپهر
ندیدند در شب صلاح نبرد که نتوان زهم نیک و بد فرق کرد

۱- م ندارد

۲- م: حاکم

۳- م: دلاوران میدان سپر ماه در سر کشیده در آن روز

فرود آمدند از دو جانب سپاه
 چو شیر ژبان سر به سر کینه خواه
 چو از کوه سر زد بلند آفتاب
 سر فتنه جویان در آمد ز خواب
 تفک چرخ را جامه در نیل زد
 سنان چشم خورشید را میل زد
 علی الصباح، مردان هر دو لشکر و گردان هر دو کشور دست به گرز و خنجر
 بردند. آن روز سلطان بایزید به تیغ خون افشان و سنان ثعبان نشان جنگی نمود
 که داستان رستم و اسفندیار در طاق نسیان ماند. میمنه و میسره سلطان سلیم را
 مغلوب گردانید. چنان که گریختگان تا استنبول هیچ جا قرار نگرفتند. اما سلطان
 سلیم با لشکر قلب بر قول سلطان بایزید حمله آورد و سنگ تفرقه در شیشه خانه
 جمعیت ایشان انداخت. باد نکبت بر پرچم سلطان بایزید وزید. سر خویش گرفت
 و به طرف اماسیه گریخت. چون به مقصد رسید، سه نفر از ملازمان معتبر خود
 را کشته سرهای ایشان را با عرضه داشت نزد سلطان سلیمان فرستاد. مضمون آن
 که این جماعت مرا بر مخالفت تحریک نمودند و از دشمنی ناپسندیده که باعث
 بر آن جهل و غرور بود از آن پشیمان گشته انکشت ندامت به دندان گزیدم. اگر
 عاطفت آن حضرت شامل احوال این فقیر گشته نقوش این جرایم را به زلال عفو
 بشوید قدم از سر ساخته متوجه درگاه می گردم. سلطان سلیمان عرضه داشت او
 را قبول نکرده بار دیگر سپاه سنگین از روی خشم و کین به دفع وی ارسال نمود.
 سلطان بایزید از توجه آن سپاه آگاه گردید. راه فرار پیش گرفته کوچ بر کوچ
 به ارض روم آمد. ایاز پاشا که حاکم آن دیار بود یکی از مخصوصان خود را با
 تحف بسیار به استقبال آن پادشاهزاده عالی تبار روان گردانید. سلطان بایزید در
 آن حوالی نزول نموده بعد از چند روز، ناگاه اسکندر پاشا با چهل هزار سوار
 جرار با مردم بسیار به امر خواندگار به ایلغار رسید. بالضرورة سلطان بایزید
 احوال و احوال در آن نواحی گذاشته از بیم جان، با ده هزار کس از معتمدان، راه فرار
 پیش گرفت. قودوز فرهاد و آق ساق سیف الدین و سایر شجاعان جنگ کمان وی

را از آن مهر که سالم بیرون آوردند . اسکندر پاشا تا قافزمان^۱ ایشان را تعاقب نمود . سلطان بایزید بعد از [طی مسالك]^۲ به ایروان رسید .

حاکم آن ولایت شاهقلی سلطان استاجلو از قدم^۳ او آگاه گردید . قاصدی به درگاه شاه دین پناه فرستاد و حامل این عریضه چون به قزوین آمد و مضمون به عرض شاه دین پناه رسید ، آن حضرت حسن بیک یوزباشی را با تحفه های بسیار به نزد شاهزاده عالی تبار ارسال نمود و سلطان بایزید متوجه درگاه شاه دین پناه گردیده رایت و سنجاق به صوب عراق برافراخت و چون به بلده تبریز رسید ، امیرغیب بیک استاجلو که حاکم آن دیار بود به اتفاق سادات عظام و نقبای کرام و اشراف و اکابر و سوقیه و اصناف از پی استقبال بیرون آمده از غلبه و انبوه تمام دشت و کوه فرو گرفت . [در مضایق طریق اجتماع چندان بود]^۴ که در هیچ عید و نوروز مانند آن کس مشاهده ننموده بود و قیصریه و بازارها را آیین بسته بودند و مغنیان و مطربان ، به لطافت آواز و نعمات دلنواز ، نقرات موزون تا اوج گردون بر آوردند . سلطان بایزید به قیصریه درآمد . به هیچ طرف نگاه نکرده متوجه میان دو گوش اسب خود بود . بعد از آن در چرنداب نزول نمود . بعد از چند روز ، به طرف مطلب توجه نمود .

وقایع متنوعه

در این سال ، سلطان سلیمان پادشاه روم سنان بیک را که در قانلو چمنی دستگیر

۱- س : قرمان - ب : قرنان

۲- م : تشویش بسیار

۳- م : از مقدمه

۴- م : و طریق اجتماع خلایق چنان بود

شده بود و شاه‌دین‌پناه وی را آزاد [کرده بود] با تبرکات خوب و بیلاکات مرغوب ارسال نمود و سخنان محبت انگیز موّدت آمیز پیغام داد .

متوفیات

مولانا ابوالحسن ولد مولانا احمد باوردی که در فضیلت جامع علوم و اقسام حکمیات و مجتمع انواع فضایل و کمالات بود و از عاو فطرت خوش طبعی بود بی نظیر و در مولویت و حسن عبارت بی عدیل و کوش و کردن ایام به جواهر فضایلش مزین .

بیت

ز درك عالی علمش عیون مدر که قاصر

ز کنه آیه فضالش نفوس ناطقه مضطر

حدّت فهم و سرعت انتقالش به مثابه ای بود که کسی از علمای اعلام را با

او مجال مباحثه نبود .

نظم^۲

مدر که در موافق الزام

ناطقه در مذایق^۵ افهام

گاه تشکیک^۴ خاطرش بوده

گاهی اشکال منطقیش گشته

۱- س اضافه دارد : طلب کرد

۲- س : وی را آزاد کرده . - روملو قبلا این مطالب را در حوادث سال ۹۶۱ آورده .
بود . ضبط متن مطابق است با نسخه م و بر طبق این نسخه که درستتر به نظر می رسد سنان بیک را سلطان سلیمان به دربار ایران فرستاده است با تحف و پیشکشی به منظور تحیب و ضمناً تحکیم مبانی صلح . نه آن که شاه طهماسب وی را به دربار عثمانی گسیل کرده باشد . چنان که از طرز تحریر نسخه س برمی آید . چه این امر در سال ۹۶۱ صورت گرفته بود .

۳- عنوان در نسخه س نیست و مصراعها دنبال هم آمده و ظاهراً بدون متوجه منظوم بودن این عبارت نشده است . در نسخه م نیز چنین آمده .

۴- س : گاهی تشکیک

۵- مضایق ؟ در هر حال نظم سخت سست است و بی ارزش .

در این سال ، در روز يك شنبه بیست و ششم رمضان ، آن اعلم علمای دوران از سرای غرور به مأوای سرور خرامید. از جمله تصانیفش اثبات واجب ، [روضه الجنان در حکمت ، رساله منطق ، شرح فرایض خبری در میراث ، متن شوارق در کلام].^۱

راقم این حروف ، ذره بی مقدار ، نزد آن بزرگوار مطالعه شرح تجرید نمود.

گفتار در قضایائی که در سنه ۷۷۷ هجری و تسع ماه واقع گردیده

چون سلطان بایزید به حوالی قزوین رسید ، معصوم بيك صفوی که منصب و کالت حضرت شاه دین پناه داشت ، با اعظم امرا مثل سید بيك کمونه و سوندک بيك قورچی باشی و علیقلی خلیفه مهر دار ، به استقبال مبادرت نمودند . سلطان بایزید با جنود چون سدّ حدید ، همه با اسلحه جنگ از تیر و شمشیر و تفنگ با اسبان تازی ، به میدان قزوین در آمدند . شاه دین پناه سپاه را در جایگاه گذاشته با قورچی باشی و حسین بيك قورچی تیر و کمان و دو دیگر از مقربان پیش رفته اصلاً از غلبه ایشان اندیشه ننمود . سلطان بایزید از سمند خوش رفتار به زیر آمد و با شاه دین پناه مصافحه نمود . آن گاه به اتفاق به درگاه در آمدند و در جنب یکدیگر نشستند . بعد از چند روز ، شاه دین پناه جشن عظیم در همان میدان ترتیب داده سلطان بایزید را طلب نمود و اعزاز و احترام او به جای آورد و امرا و مقر بانس را در محال مناسب جای داد . بعد از اکل و شرب ، قرب ده هزار تومان [از نقد و جنس]^۲ بدو مکرمت نمود . شاه دین پناه در صد درخواه گناه او گشته ،

۱ - م : [روضه الجنان رساله ایست . رساله خانیه و اثبات واجب] - به جای کلمه

خبری در نسخه س نصیری آمده است و غرض از خبری (= خفری) ظاهرأ شمس الدین - محمد بن احمد است از مردم خرف فارس که وفات وی در سال ۹۳۵ روی داده .

۲ - م : نقد و سه هزار تومان جنس

آقیقه سقال علی قاجار را همراه سنان بیک که از نزد خواندگار آمده بود روانه خدمت سلطان سلیمان گردانید [و ارشته آقای ذوالقدر را مصحوب دوراق بیک روانه خدمت سلطان سلیم کرد].^۱ . ما حصل پیغام^۲ آن که بعد از این [می خواهیم که]^۳ میان شما و سلطان بایزید موافقت مسلوک افتد و بنیاد مصادقت تا کید یابد و آیینة شما بر جانبین از زنگک [مخاصمت زدوده آید . در اثنای این حال ، سلطان بایزید به سبب بخت تیره روز به افساد مردمان شریر بد آموز]^۴ از طریق صواب به در- رفته خواست به دست دوستی ریاض دشمنی را سیراب گرداند و در شربت اخلاص زهر نفاق به مذاق رساند . قرا اغورلو و محمود چر کس که از محرمان آن نا کس بودند غدر آن غدار را به عرض شاه دین پناه رسانیدند . سلطان بایزید بر آن اطلاع یافته در شب ایشان را به قتل آورده به واسطه آن زمان [زمان]^۵ شعله وحشت می افروخت و آتش ضدیت اسباب محبت و الفت را می سوخت . تا آن که عرب محمد طرابزونی که در خدمت سلطان بایزید بود ، روزی > که < شاه دین پناه بسا سلطان بایزید در باغ می گردید ، خود را به شاه دین پناه رسانیده آهسته گفت دو کلمه واجب العرض دارم . نواب اعلی او را به دیوان خانه وعده نمود . سلطان بایزید از این خبر دار گردیده آن فقیر را به قتل آورد . چون شاه دین پناه از قتل او اطلاع یافت بالضرورة به فکر دفع ایشان افتاد .

چون اثر مالل آن حضرت بر همگنان ظاهر گشت ، نماز شام جمعه ، عوام [شهر و بازار]^۵ به در خانه [او]^۵ هجوم آورده و آغاز طعن و لعن کرده سنگ

۱ - س ندارد

۲ - س : ما حصل پیغام سخن

۳ - م فقط

۴ - م ندارد

۵ - س ندارد

۶ - س : محمد طرابزونی

بر در و بام او انداختند. هر چند این معنی موافق مزاج اشرف نبود، چون امر بی‌اختیاری واقع شده بود، دیگر بر آن جماعت اعتماد نماند. بنا بر این، صباح جمعه بعضی از امرا به منزل او رفته وی را با فرزندان به دستور مقرّبه دولتخانه آوردند. در عصر آن روز [وی را] ^۱ مسلوب الاختیار ساخته ملازمان مفسد او را چون لله پاشا و فرخ بیک و سنان میر آخور و عیسی چاشنیگیر و خواجه عنبر و غیره هم را به قتل آوردند و اورخان پسر بزرگ او را به حسن بیک [یوز باشی] ^۱ و سلطان محمود را به معصوم بیک و سلطان محمد را به قورچی باشی و سلطان عبدالله را به میرسید شریف سپردند و خودش را در اندرون دولتخانه حفظ کردند و قورچیان بر او کماشتند.

گفتار در جنگ گردن بداق سلطان قاجار و غازیان

با ازبکان و شکست یافتن ایشان

در این سال، سارو قورغان ^۱ با جمعی از ازبکان به فرمان علی سلطان به نیشابور آمدند تا آن دیار را غارت کنند. بداق سلطان قاجار و [سلیمان بیک] ^۱ ملکن-اوغلی ذوالقدر با فوجی از غازیان جوشن ور به دفع آن قوم بداختر از شهر به در رفتند. دلاوران جنگجوی و امرای تندخوی به آن جمع چون رسیدند آغاز جنگ کردند. بعد از کوشش طرفین و اشتعال نائرة حرب و شین سپاه قزلباش بر ازبکان بدمعاش غالب آمده سارو قورخان را با جمع کثیر از ازبکان به قتل آوردند. بعضی از ایشان [از بیم جان خود را در کاربزه‌ها انداختند. غازیان ایشان را بیرون آورده] ^۱ به راه عدم فرستادند.

وقایع متنوعه

* در این سال، جلال الدین اکبر پادشاه از بایرام خان خشم کرده به اتفاق

۱ - س ندارد

۲ - م: سارو قورخان

باهم اتکه (۹) روانهٔ دهلی گردید. بنا بر آن، تمامی لشکر حتی ملازمان خاص بیرام خان بعضی به رخصت و بعضی بی رخصت از او جدا شده به خدمت پادشاه آمدند. بیرام خان به جانب ناکور رفته بعد از چند گاه به اغوای مردمان کمراه متوجه پنجاب شده چون این خبر به خسرو والا کهر رسید اتکه خان را با سپاه بسیار به دفع بیرام خان نامزد نمود و به نفس نفیس از عقب آن سپاه روانه گردید. اتکه خان بر بیرام خان غالب آمده بیرام به کوه کیش متحصن شد. پادشاه با خیل و سپاه در آن حوالی نزول اجلال نمود. بیرام خان به ملازمت آمده بعد از چند روز رخصت مکه معظمه فرموده پادشاه به جانب اکره معاودت نمود. *

در این سال، در اوایل رمضان، مزاج اشرف اقدس شاه دین پناه انحراف پیدا کرده بعد از دو ماه به صحت مبتدل گشت و مؤمنان را حیات تازه و سرور بی اندازه دست داد و زنگ غم و وحشت از روی آینه دلها زدوده گشت و رنج ناتوانی به اعدای دین و دولت انتقال کرد و عرض همایون از عارضه‌ای که نصیب دشمنان باد شفا یافت.

نظم

ماه ملک از محاق بیرون شد
خرمی هم رکاب عیسی گشت
یوسف از قعر چه خلاصی یافت
اختر بخت سعد کرد طلوع

روز کار جهان همایون شد
پس غمی همعنان فارون شد
یونس از بطن حوت بیرون شد
طالع روز کار میمون شد

هم در این سال، عیسی خان پسر لوند بیگ حاکم گرجستان به سعادت اسلام رسیده منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت گردید.

۱ - ظاهراً باید منظور میرزا کوکلتاش خان اعظم اتکه باشد پسر شمس الدین محمد خان.

* از ستاره قبل تا این جا فقط در نسخه م - شرح مفصلی راجع به بیرام خان و اجدادش

در تذکره هفت اقلیم آمده (ج ۱ ص ۲۵۶)

گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و ستین و نسمایه واقع گردیده

جنگ کردن شاهوردی سلطان زیاد اوغلی با حکام گرجستان

و کشته شدن گریگین

در این سال، سمان حاکم گرجستان به اتفاق گرگین ولد لوندیک به داعیه یورش تفلیس به حوالی قلعه کوچ آمدند و به اطراف ولایت گرجستان کس فرستاده عساگر آن دیار را طلب نمودند. [به اندک زمانی] ^۱ چندان مردان آراسته و جوانان نوخاسته در آن جا مجتمع شدند که دیده گردون پیر در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در آن دیار به نظر نیآورده بود.

چون خبر ایشان به سمع شاهوردی سلطان رسید، از کنجه بیرون آمده با لشکر قراباغ متوجه قلع و قمع دشمنان بی ایمان شد و فوجی را منقلای گردانید و خندق را که گرجیان در دربند کنده بودند پر کرده خبر را به سلطان فرستادند. وی نیز از خندق گذشته به سرعت تمام به جانب ایشان نهضت فرمود و در موضع ... ^۲ به ایشان رسیدند و غازیان نیاز خویش بر حضرت واجب الوجود مرجوع گردانیده گفتند ربنا افرغ علینا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین ^۳ و چرخچیان [ایشان جلو انداختند] ^۴ و از جانب سمان و گرگین از ناوران معرکه کین و سرهنگان شجاعت آیین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند.

بیت

زهر گوشه رستم دلان زمان کشیده کشادند تیر از کمان

آخر غازیان ظفر صولت و نهنگان دریای جلادت مجموع آن کبران

۱ - س، م ندارد

۲ - در کلبه نسخ سفید مانده است

۳ - سورة البقرة ۲۵۰

۴ - س: به ایشان جلو انداختند

بی سعادت را از پشت زین به روی زمین انداختند . در این اثنا ، شاهوردی سلطان با لشکر قلب [به ایشان اسب انداخت]^۱ و کبران بی آن که جنگ کنند فرار نمودند .

شعر

ولی عاقبت چرخ عالی نبرد
در افتاده کبران چابک عنان
یکی از دل از زخم پیکان فگار
به خون غرقه چون غنچه از نوک خار
گر کین چون روباه [گر کین]^۲ که از شیر عرین^۳ گر بزد به برادی فرار
شتافت . هر بران لشکر قاجار آن سگک صفتان نابکار را ابتر ساختند . يك يك را
کانهم رؤس الشیاطین^۴ بر خاک مذلت انداختند . گر کین را با هزار نفر کفار به قتل
آوردند و ضهضه^۵ بيك را که از امرای معتبر گرستان بود با جمعی از زانوران
دستگیر کرده به درگاه شاه دین پناه فرستادند . سعادون با اندکی از گرجیان از
آن معر که خلاص شده به طرف کوری رفت و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی با غنایم
بسیار به جانب گنجه معاودت نمود . چون لوند این خبر را شنید از تنور سینه
شعله آتش به فلک ائیر رسانید و از فواره دیده آب خونین بر خاک ریخت و مجموع
گرجیان پلاسها پوشیدند .

۱ - ش : اسب به ایشان تاختند

۲ - س ندارد

۳ - س : گرین - م : غران

۴ - سورة الصافات ۶۳ . اصل آیه چنین است : انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم

طلعها کانه رؤس الشیاطین .

۵ - م : ضد بيك

وقایع متنوعه

اندر این سال قشلاق و بیلاق در قزوین واقع شد.

اندر این سال، ایلچیان سلطان سلیمان مقدم ایشان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی باشی که از جمله مجرمان و معتمدان او بود با هفتصد و شش نفر در سه شبه بیست و دوم رجب به قزوین آمدند و تحف و تنسوقات مرصع آلات چون کمر شمشیر و کمر خنجر و اقمشه نفیس فرنگ و بسیاری از نفایس آوردند. امرای کبار و مقربان نامدار به دیدن او رفتند و تهنیت قدوم گفتند. بعد از چند روز شاه دین پناه در بارگاه همایون که غیرت افزای طارم گردون بود نشسته و در گاه جهان پناه به فروغ طلعت پادشاهزادگان خورشید دیدار مشتری آفتاب آراسته بود و امرای حضرت و ارکان دولت در محل خود آرام گرفته.

نظم

نشستند شهزادگان کرد شاه	چو عقد ثریا بر اطراف ماه
ستادند چون بندگان در کمین	امیر و وزیر از یسار و یمین
نبرد آزمایان کردن فرار	سرافکننده پیش از طریق نیاز
ندیمان سنجیده خوش کلام	فرو بسته لب از سر احترام
یلان مرصع کمر سر به سر	به خدمت همه دستها در کمر

علی پاشا و حسن آقا را به اعزاز تمام در آوردند. شاه دین پناه با ایلچیان به آیین پادشاهان ذوی الاقتدار و خسروان عالی تبار ملاقات نموده به صیقل کلمات محبت آمیز و الفاظ مودت انگیز زنگ اندوه از مرآت خاطر ایشان بزود. بعد از فراغ مجلس طعام به اعزاز و احترام به وثاق خود معاودت نمودند. بعد از چند ماه خسرو عالی جاه اسبان تازی باد رفتار با زینهای زرنگار و خلعتهای فاخر و انعامهای وافر ارزانی داشت. جعفر بیگ استاجلو را، که در سلاک امرای منتظم بود، به ایلچیکری همراه ایشان به روم فرستاد.

* در این سال جلال الدین اکبر پادشاه ادهم خان و پیر محمد خان شیروانی را با شش هزار سوار به تسخیر بلاد مندار فرستاد. باز بهادر والی آن دیار با لشکر جرار به استقبال آمده بعد از ستیز و آویز راه گریز درپیش گرفت. جلال الدین اکبر پادشاه چند روز در آن حوالی نزول نمود. بعد از ضبط آن دیار به اکره معاودت فرمود. *

متوفیات^۱

میرزا شرف ولد قاضی جهان قزوینی و کیل شاه دین پناه بود. جامع اقسام علوم و مستجمع انواع فضایل و کمالات بود. فی الواقع به هر نوع فضیلت و استعدادی که والد ماجد وی اتصاف داشت او را زیاده از آن حیثیات و فضایل بود، با دیگر کمالات. بلکه انشای او نسبت به پدر زیاده تر و فطرتش عالتر افتاده بود. سلیقه اش به شعر بسیار موافق بود و در شاعری و سخن سنجی^۲ یگانه آفاق. در زمانی که والد ماجد وی متقلد منصب وزارت بود، وی به نیابت آن حضرت به انتظام مهمان جمهور انام اشتغال داشت و صاحب رقم بود. فاما به ملازمت پناه دین پناه کمتر تردد می نمود و والد وی همیشه از این رهگذر از وی آزرده خاطر بودی. مجملًا نقصی که ذات فایض البرکات میرزا شرف جهان را بود خلطت و مصاحبت مولانا فضیل خلخالی بود که خیانت ذات او بر جهانیان ظاهر است. رستم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان پادشاه روم که به دختر دامادش بود، در یازدهم شوال، به اجل طبیعی در گذشت و مال بی قیاس به بیت المال وا گذاشت. علی پاشا به جای رستم پاشا وزیر اعظم گشت.^۳

* تا ستاره بعد فقط در نسخه م وجود دارد.

۱ - م : فوت میرزا شرف

۲ - ن : سخنوری

۳ - در خصوص رستم پاشا و ثروت بی کرانی که وی پس از مرگت برجای گذاشت رجوع شود به کتاب شاه طهماسب از انتشارات بنیاد فرهنگ به اهتمام نگارنده.

* بیرام خان ولد سیف علی بیگ بهارلو است از احفاد علیشکر بیگ که در زمان جهانشاه پادشاه حاکم دینور و همدان و کردستان بود که قلمرو علیشکر بدو منسوب است. پیر علی بیگ که جد بیرام خان است، بعد از قتل ابویوسف میرزا، به خراسان رفت و از آنجا متوجه بدخشان گردید. آخر در دست ملازمان سلطان حسین میرزا کشته شد. ولدش باریک در قندوز در ملازمت امیر خسرو شاه می بود. چون بابر پادشاه امیر خسرو شاه را منهزم ساخت باریک و ولدش سیف علی بیگ به خدمت آن حضرت آمدند. چون پدر بیرام خان فوت شد، در آن طفلی به بلخ افتاده بعد از آن به درگاه همایون پادشاه آمده منظور نظر آن حضرت گردید. بعد از فوت همایون پادشاه جمیع امور سلطنت را از پیش خود گرفته و بعد از آن که رخصت حج از پادشاه گرفته چون به بلده نهر اوله کجرات رسید شخصی او را خنجر زده، بنا بر آن بیرام خان رخت هستی به باد فنا داد و در تاریخ واقعه او گفته اند:

رباعی

بیرام به طواف کعبه چون بست احرام
در واقعه هاتفی پی تاریخش
در راه شد از شهادتش کنار تمام
گفتا که شهید شد محمد بیرام

گفتار در وقایعی که در سنه نسیع و ستین و نسمما به واقع گردیده

در این سال، ولی بیگ، [برادر امیر غیب بیگ استاجلو که در آن وقت یساول باشی بود]^۲ همراه ایلچیان خواندگار خسرو پاشا حاکم وان و علی آقای

* تا ستاره بعد فقط در نسخه م دیده می شود.

۱ - هفت اقلیم: « مبارک نوحانی که پدرش در یکی از حروب به دست مغولان کشته

شده بود، در وقت مصافحه خنجری به وی رسانید . . . »

۲ - ن، س: ولی بیگ یساول باشی استاجلو که به رسالت روم رفته بود.

قاپوچی پاشی با دو بیست نفر، در روز پنج شنبه چهاردهم ذی قعدة به قزوین درآمدند. روز يك شنبه هفدهم ماه مذکور، در باغ سعادت آباد، به سعادت بساط بوسی سرافراز شدند و کتابتی که به خط خواندگار آورده بودند گذرانیدند. انوار عاطفت شاهی برایشان تافت و چون قبل از این فرخ زاد بيك را فرستاده بودند و به خواندگار پیمان کرده بودند که هر کس از جانبین ملتجی شود او را بسپارند، بنا بر آن، در روز پنج شنبه بیست و یکم ذی قعدة، سلطان بایزید را با اولاد به حسب استدعای خواندگار تسلیم ایشان کرده همگی را خفه کردند. [در تاریخ آن واقعه گفته اند:

مصراع پنج کم از زمرة عثمانیان،^۲

در سلخ شهر مذکور با اجساد^۲ مقتولان به روم معاددت نمودند.

شعر

شاهان چسان آید کسی از عهده شکر برون

کاز عدل و خلقت خلق را زین سان بود آسودگی^۲

اعدای دین راسر به سر بی تیغ کین کردی زسر

نه دست تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی

وقایع متنوعه

* در این سال پیر محمد خان شیروانی روانه ولایت سپهر و برهان پور گردید.

۱- نسخ: شنبه - ولی اگر پنج شنبه چهاردهم باشد، روز هفدهم يك شنبه خواهد بود و پنج شنبه بعد بیست و یکم.

۲- م ندارد

۳- م: احبا

۴- در خصوص بایزید و مکاتبات مربوط بدو، بین دربارهای ایران و عثمانی و کوشش شاه طهماسب برای جلوگیری از کشته شدن وی رجوع شود به کتاب شاه طهماسب از انتشارات بنیاد فرهنگ به اهتمام نگارنده صفحات ۳۵۰ تا ۴۴۶

* تا ستاره بعد فقط در نسخه م وجود دارد

باز بهادر با وی جنگ کرده پیر محمد خان به آب غرق شد. بنا بر آن، باز بهادر بر بلاد مندار مستولی شد. چون این خبر به جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید، عبدالله خواجه معین الدین را با سپاه سنگینی به منداد فرستاد. باز بهادر طاقت مقاومت نیاورده به طرف جنگل پرواز نمود. بعد از چند گاه به درگاه عالم پناه آمده منظور نظر خسرو فریدون فرگردید. *

در این سال، در هفدهم شهر ربیع الثانی، داود بیک ولد لواسان^۱ با جمعی از ناوران از کرجستان به قزوین آمده مسلمان گردید. شاه دین پناه حکومت تغلیس را به وی عنایت نمودند.

اندرین سال، علی سلطان ازبک^۲ بعضی از الکای خراسان را تاخته، به جانب خوارزم، معاودت نمود.

اندرین سال، قزاق برادر خود حسینقلی بیک را به تاخت ولایت هزاره فرستاد. ایشان آن دیار را تاخته کوسفند و اموال بسیار گرفته به هرات معاودت نمودند و قرب سه هزار اسب در [اردوی ایشان^۳] تلف شد.

متوفیات

در این سال، شاهزاده سلطانم^۴ بنت شاه اسمعیل که همشیره اعیانی شاه دین پناه بود، در [نصف]^۵ شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی، به عالم آخرت انتقال نمود. ولادتش در سنه خمس و عشرين و تسعمایه بود. ** *

۱- لواسان صحیح است ولی در کلیه نسخ چنین آمده.

۲- س: علی بیک

۳- س: آن سفر

۴- مهین بانو مشهور به سلطانم که مورد محبت و مشاوره شاه طهماسب قرار داشت.

۵- جنازه او را به امر شاه طهماسب به قم بردند. (رک جهان آرا قاضی غفاری)

* گفتار در قضایائی که در سنهٔ صیبهین و تسعما به واقع گردیده

گرفتار شدن عیسی خان و لد لوند بیک

چون عیسی خان بن لوند به مرتبهٔ ارجمند رسید، مقدم بر [آماعی] امرای و ارکان دولت می‌نشست و هر ساله مبلغ شش هزار تومان الکا و انعامات در وجه او مقرر گشته بود. اتفاقاً به اغواء و اضلال بعضی از مشرکان مکار و خدعه و تلبیس مفسدان کفار رقم خذلان و اخذاء از دین اسلام بر ناصیهٔ اعتقاد خود کشیده [ومن یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر] ^۲ مصداق [حالا] ^۲ گردیده داعیهٔ فرار نمود. یکی از ملازمان محرم او این قضیه را به شاه دین پناه معروض داشت. بنا بر آن، آخر چهارشنبه بیست و ششم ربیع الثانی، او را دستگیر کرده به قلعهٔ الموت فرستادند.

باج فرستادن سلطان روم^۲

هم در این سال، سلطان سلیمان پادشاه روم الیاس بیک را که از جملهٔ ملازمانش بود، با تحفه‌های خوب و تبرکات مرغوب، از آن جمله پانصد هزار اشرفی که سی هزار تومان باشد و چهل اسب بدو^۴ با جلهای مخمل و زربفت [و سقر لاط اکثر با زین مرصع و طلا] ^۵ در میان ایشان کمیتی بود باد پای که به گاه سرعت آتش وار از پستی راه بالا گیرد و آب کردار از بالا به شیب آید.

نظم

به شکل آب بود چون فرورود به شیب به سیر باد بود چون بر آید از بالا

۱- س، م ندارد ۲- ن، م ندارد - سورة البقرة ۲۱۷

۳- سلطان عثمانی باج نفرستاده بلکه آن هدایا و اشرفیها صلهٔ تسلیم بایزید بوده است.

۴- س: بدوی و - ترکیبی از حرف «ب» و ریشهٔ دو (= دویدن) به معنای تیزرو،

ایز تک، بسیار دوخته

۵- س، ن: و زینهای مرصع

زمردین سمش اندروغا به قوت جذب
مگر به سایه او بر نشاندش تقدیر
زمانه سیری کامر و زش ابر انگیزی
به عالمیت بردکاندر او بود فردا
ایلچیان در نوزدهم صفر به قزوین رسیدند . امرا خبر وصول ایشان را به عرض
رسانیدند . شاه دین پناه در بارگاه قرار گرفته ایلچیان تحف را گذرانیدند . شاه
دین پناه مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه انام و طبقات و اکابر و اشراف و
قورچیان را علی اختلاف درجاتهم از نفایس تنسوقات و اشرفی و غیره عنایت فرموده
و سلاطین از بکیه را که در ماوراء النهر بودند مثل پیر محمد خان حاکم بلخ و
عبدالله خان والی بخارا و سلطان سعید حاکم سمرقند انواع ارمغان ارسال نمود .

وقایع متنوعه

در این سال ، امیر تقی الدین محمد اصفهانی از صدارت معاف گشته در ذی قعدة
صدارت عراق و فارس و خوزستان به امیر محمد یوسف که از افاضل سادات استرآباد
بود مقرر شده و در اواسط ذی حجه صدارت شیروان و خراسان و آذربایجان
به امیر زین الدین [سید]^۱ علی ولد امیر اسدالله مرعشی عنایت نمود .
هم در این سال ، قشلاق و بیلاق در قزوین واقع شد .

متوفیات^۲

مولانا قطب الدین بغدادی در جامعیت علوم عقلی و نقلی از اقران رجحان
بسیار و تفوق بی شمار داشت . ذهن دراکش کشف غوامض معارف یقینی و فهم با-

۱- به معنای آفتاب (رك : منتهی الارب)

۲- س ، م ندارد - شرح حالی از این میر سید علی شوشتری در کتاب عالم آرای

عباسی آمده است (رك ج ۱ ص ۱۴۹)

۳- م : فوت مولانا قطب الدین محمد بغدادی مشهور به قاضی اوغلی - تاریخ فوت

وی روز دوشنبه بیست و هفتم رجب بوده (جهان آرا قاضی احمد غفاری)

ادراکش حلال مشکلات مسائل دینی . با وجود استجماع فضایل و دانش در فن انشاء و سخن پردازی سرآمد منشیان بلاغت شعار و در شیوه عبارت آرائی مقتدای سخنوران فصاحت آثار . وی از جمله تلامذۀ استاد البشر امیر غیاث الدین منصور بود . به پیش شاه دین پناه تقریب بسیار داشت . در این سال در قزوین متوجه عالم بقا گردید .

حکیم مولانا نورالدین [عجل] ^۱ ولد مولانا کمال الدین حسین که در جامعیت علوم عقلیه فرید عصر بود و هیچ مسأله از مسائل دقیقه در معرض مطارحه و مباحثه نیفتاد که از درج ضمیر اصابت تأثیرش به جواهر زواهر تصرفات دلپذیر متعلی نکشت و هیچ نکته از نکات در میان نیامد که چون کمر خوبان به درر و لآلی ذهن وقادش ترصیع نیافت . حدت فهم و فطانت عالیهاش نه در آن مرتبه بود که قلم دو- زبان شمه‌ای از آن در سلك بیان تواند آورد و مهارت و ممارست او در علم کلام خصوصاً تجرید و حاشیۀ آن ^۲ زیاده از دیگر علوم بود .

بعد از والد ماجد خود ^۳ ، طبابت شاه دین پناه بدو قرار گرفت . آخر الامر آن حضرت منصب و کالت را بروی تکلیف کرد . قبول نکرد . در این سال ، در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب از عالم انتقال نمود * . مولانا محترم کاشی در آن واقعه گوید :

۱- م فقط

۲- م : وحواشی

۳- کمال الدین حسین شیرازی « چون به توسعه مشرب مشهور » بود و « به طریق ارباب ریا زهد فروش نبود به احتمال ارتکاب شرب خمر که اطبا به جهت صحت ابدان عموماً جایز می شمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی نمی یافت ... » (عالم آرای عباسی

ج ۱ ص ۱۶۸)

* تا ستاره بعد از نسخه م ساقط است

نظم

دلا بنگر این بی محابا فلك را
 ز روی زمین شوری انگیخت آن سان
 اجل شد دلیر این چنین هم که ریزد
 امین سلاطین جلیس خواقین
 مسیحا دمی کاز دمش روح رفته
 سمی نبی نور دین ماه ملت
 حکیمی که سد متین علاجش
 چو شهباز روح بلند آشیانش
 نمودند از بهر تاریخ فوتش
 حکیمان رقم سرور اهل حکمت

که شد تا چه غایت به بیداد مایل
 که کار زمین در زمان ساخت مشکل
 به کام مسیح زمان زهر قاتل
 سپهر معارف جهان فضایل
 شدی باز در پیکر مرغ بسمل
 محمد ملک ذات قدسی شمایل
 میان حیات و اجل بود حایل
 به همت فکند از جهان در جنان ظل
 به دیباچه خاطر و صفحه دل
 افاضل پناهان^۲ « پناه افاضل » *

گفتار در قضایانی که در سنه احدى و سبعین و تسعمایه واقع گردیده

آمدن پیر محمدخان ازبک به خراسان

در این سال، پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان حاکم بلخ با سپاه زیاده از مور و ملخ به حوالی مشهد مقدسه رضیه رضویه آمده بی آن که خرابی کند به دیار خود معاودت نمود و خال خود تولک بهادر را به عذرخواهی به درگاه عالم پناه فرستاد. شاه دین پناه، حسین بیک یساول باشی را همراه وی به بلخ فرستاد. بعد از مراجعت پیر محمد خان، علی سلطان ازبک به اتفاق برادرزاده اش ابوالخان

- ۱ - در باره حکیم نور الدین محمد نیز در عالم آرا آمده « قوم حکیم کمال الدین حسین بود . . . او نیز به توسعه مشرب مشهور و از توجهات پادشاهی به دور بود . » وفات وی « اواخر روز جمعه هشتم شعبان » روی داده (جهان آرا قاضی احمد غفاری)
- ۲ - در نسخ این مصراع نیامده. از دیوان محتشم تکمیل شد .
- ۳ - نسخ: سرور اهل عالم فضایل پناها افاضل - تصحیح از دیوان محتشم .